**عزل و تبعید میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری صدراعظم دوم ناصرالدین شاه**

**قائم مقام، جهانگیر**

مورخانی که در این ایام بوده‏اند و کتب تألیفی آنها شامل وقایع تا چند سال بعد از این تاریخ هم‏ میباشد جز یک تن از ایشان‏1از شرح و تفصیل عزل میرزا آقاخان و علل آن خودداری و فقط بنقل سواد فرمان اکتفا کرده‏اند و این است سواد آن دستخط:

«جناب صدراعظم چون شما جمیع امورات دولتی را بعهدهء خود گرفتید و احدیرا سهیم و شریک خود قرار نمیدادید معلوم شد قوهء یک نفر از عهدهء جمیع خدمات ما برنمیآید و در این بین‏ خبطها و خطاها2اتفاق افتاد.کم‏کم امورات دولت معوق ماند و شما البته در دولتخواهی راضی‏ نمیشوید که ما در اینحالت مجبور باشیم و امورات را غیرمنظم ملاحظه فرمائیم لهذا امروز که روز بیستم‏ محرم است شما را از مناصب خود معزول فرمودیم.در خانهء خودت آسوده باش در نهایت اطمینان و امنیت از جانب ما یقینا بجز التفات در حق شماها ابدا کاری نخواهم کرد التفاتهای زبانی و اطمینان‏ ما هم آنچه لازم بود و مکنون قلب ماست بحاجب الدوله فرمودیم که بشما بگوید3».

بطوری که آقای نوری نقل میکنند محرم سال 1275 مصادف با تابستان و گرمای شدید طهران‏ بود و ناصر الدین شاه در آنروزها در شکارگاه لواسان بسر می‏برده است.مخالفان میرزا آقاخان موقع را برای اجاری نقشه‏های خود مناسب یافته اخباری صحیح یا سقیم از طهران بشاه رسانیده‏اند و خاطر او را از صدر اعظم بقسمی متوهم ساختند که در همان شکارگاه دستخط عزل او صادر و توسط حاجی علیخان‏ حاجب الدوله برای وی ارسال گردید و از آن تاریخ است که درهء شکارگاه مزبور بدرهء عزل معروف‏ شده‏4.و نیز میگویند فرمان مزبور بخط و انشاء خود ناصر الدین شاه است.بهرحال خواه فرمان مزبور بانشاء و خط ناصر الدین شاه باشد و یا نباشد چیزی که واضح است عزل صدر اعظمی در شکارگاه که شاه برای‏ تفریح و خوشگذرانی در آنجا بسر میبرده خود مؤید این است که وقایع و اخبار بنحو اضطراب‏آوری‏ بعرض رسیده و شاه را بی‏اندازه از اعتماد الدوله صدراعظم و اعمال و مقاصد او ترسانیده است.

تحقیق این نکات در تاریخ لازم است که متأسفانه مورخان ما در برابر آن سکوت اختیار کرده‏اند.اما تردیدی نیست که در این توطئه میرزا یوسف مستوفی الممالک و کسان عزیزخان‏ سردار کل دخالت داشته‏اند چه میدانیم این هر دو که از معاریف و سلسله جنبانان دربار و دولت می‏بودند بر اثر تحریکات ونفوذ میرزا آقاخان از دربار رانده شده بودند.مؤلف حقایق الاخبار می‏نویسد: «عزیزخان سردار کل را بجرم جرائم مجعول معزول گردانید(یعنی میرزا آقاخان)و ستارهء بخت‏ میرزا یوسف مستوفی الممالک را بدرجهء هبوط و افول رسانید.آنرا بصحرا و دشت سرداد و اینرا بدهات و صحرانشینان آشتیان فرستاد»و این گمان بیشتر تأیید میشود وقتی می‏بینیم با عزل میرزا آقاخان‏ (1)منظور میرزا جعفرخان حقایق نگار مؤلف حقایق الاخبار ناصریست.

(2)ظاهرا اشاره بموضوع انتزاع افغانستان میباشد.

(3)مرآة البلدان-منتخب التواریخ.

(4)امروز هم اهالی درهء (عز)می‏گویند که مخفف عزل است.

امور دولتی بشش وزارتخانه تقسیم شده و وزارت مالیه(دارائی)بمیرزا یوسف مستوفی الممالک‏ محول‏1و عزیزخان بسرداری کل سپاه منصوب گردیده است‏2و کسان آنها از جمله میرزا احمدخان‏ ساعد الملک و دیگران روی کار آمده‏اند.

بعلاوه میرزا آقاخان خود در نامه‏ای که بمیرزا محمدمهدی نوری پسر عم خویش‏1نوشته‏ است بتصریح از دشمنی‏های مستوفی الممالک اسم می‏برد و این است قسمتی از آن نامه:

نمیدانم عداوت سرکار آقای مستوفی الممالک بعد از هفت سال تا چه اندازه است و نمیگذارد با این حال ناخوش در خانه خود بمیرم...»

بعد از عزل اعتماد الدوله کلیه کسان و بستگان او را از کار برکنار شدند و مقرر شد بحساب آنها رسیدگی شود.حقایق نگار در این خصوص مینویسد:«حسب الامر گردون غلام مستوفیان عظام‏ بمحاسبات ظاهری ممالک محروسه رسیدگی نموده جز از سالی شصت هزار تومان که از دیوان همایون‏ در وجه میرزا آقاخان مستمر و برقرار بوده در این ایام صدرات سالی یکصد و ده هزار تومان علاوه‏ از راتبهء استمراری و تعارفات و هدایا و پیشکش و ارتشاء و مأخوذی مشار الیه و علاوه بر دوازده هزار تومان مقرری کاظمخان نظام الملک سالی هجده هزار تومان بقلم درآمد.خدیو بلنداقبال زیاده از مأخوذی یکسال مطالبه نفرمود با سایر کارپردازان و عمال آنجماعت بهمین منوال معامله رفت»3.

میرزا آقاخان پس از این قضیه بسلطان‏آباد عراق(اراک امروزی)تبعید شد و از کسان او تنها میرزا محمدصادق قائم‏مقام‏4برادرزادهء وی و میرزا محمدمهدی پسر عمش که در این وقایع‏ دخالتی نمیداشتند باقی ماندند و میرزا محمدصادق با لقب امین الملک بوزرات داخله منصوب گردید ولی طولی نکشید او نیز که مردی بسیار متکبر و بقول میرزا آقاخان«باتعین»بود ببهانهء کسالت‏ و عارضهء بیماری فلج از کار افتاد.

از این تاریخ تا سال 1378 قمری بهیچوجه از حالات میرزا آقاخان خبری نداریم تا اینکه‏ در حقایق الاخبار ضمن شرح وقایع این سال بنام او برمیخوریم که نوشته شده است در یزد بود و بفرمان شاه دو پسر او میرزا کاظمخان نظام الملک و میرزا داودخان وزیر لشکر بطهران احضار شده‏اند و حقایق‏نگار بدنبال این مطلب مینویسد«املاک ایشانرا که تا اینزمان بتصرف کارگذاران دیوان‏ بود بخود ایشان واگذار و بمستوفی الممالک فرمایش رفت که در جرگهء ارباب قلم و اصحاب استیفاء لشکر خدمتی که سزاوار و درخور ایشان باشد مرجوع شود ولی چون هنوز ایشانرا کوکب اقبال‏ بدرجهء هبوط و وبال بود و در اقوال و افعال برخلاف مکنون ضمیر منیر خدیو بیهمال اقدام نمودند حسب الامر مرة بعد اولی بمراجعت و اقامت یزد مأمور گردیدند».

نگارنده گمان میبرد مدت اقامت میرزا آقاخان در اراک چندان طول نکشیده باشد و شاید در سال 1276 او و خانواده‏اش را بیزد فرستاده‏اند چه می‏بینم که در این سال عیسی خان قاجار که‏ بعد از عزل میرزا آقاخان بلقب او ملقب شده بود5بحکومت یزد مأمور شده است‏6و بعید (1)منتظم ناصری-منتخب التواریخ-روزنامهء اتفاقیه.

(2)رجوع شود بشمارهء 1 و 2 سال چهارم مجلهء یادگار راجع بعداوت بین سردار کل و میرزا آقاخان.

(3)در شرح وقایع سال 1275 قمری.

(4)این شخص را بصرف لقب قائم‏مقام که داشته است‏ با قائم‏مقام‏های فراهانی نباید اشتباه کرد-ما در یکی از شماره‏های آینده راجع باشخاصی که بلقب‏ قائم‏مقام ملقب شده‏اند صحبت خواهیم نمود.

(5)ص 233 ج 2 مرآة البلدان ناصری.

(6)ص 254 ج 2 مرآة البلدان.

نیست که اعزام میرزا آقاخان به یزد هم در همین موقع صورت گرفته است لیکن از اینکه چه اقداماتی‏ موجب فرستادن میرزا آقاخان بیزد و گماردن عیسی‏خان بر او گردیده هینچ اطلاعی نداریم.بهرحال‏ آنچه غیر قابل تردید است آن است که در سال 1278 میرزا آقاخان در یزد بحالت تبعید بسر میبرده.

از علل حقیقی و عوامل موجب احضار نظام الملک و وزیر لشکر و بازگشت مجدد ایشان بیزد نیز در هیچ‏جا ذکری دیده نمیشود و دلیلی را هم که حقایق‏نگار در اینمورد ذکر نموده جز عبارت‏ پردازیهای منشیانه بر چیز دیگری حمل نمیتوان کرد.ولی از روی نامه‏ای که بخط میرزا آقاخان‏ در دست است میتوان گفت که واسطهء شفاعت و عرض متمنیات میرزا آقاخان بحضور ناصر الدین شاه‏ حاجی علیخان حاجب الدوله که در این موقع ضیاء الملک لقب داشته بوده است.این است سوادنامه‏ مزبور که میرزا آقاخان بمیرزا محمدمهدی نوشته:

«مخدوم و آقای من اگر صالح بدانید یک مجلس خلوتی از حاجی علی‏خان خواهش کنید که بجز شما و او کسی نباشد-آن کاغذ مرا باو نشان بدهید.قسم بدهید قسم بخورید.او را مطمئن‏ کنید لیکن کاغذ مرا پس بگیرید اگر کار خیری نشود عجز و بی‏مایگی ما ظاهر نشود.من تا بحال‏ باحدی کاغذ ننوشتم.فرخ‏خان‏1ده دفعه پیغام داد یک کاغذ بمن بنویسید همهء کار ایشانرا درست میکنیم‏ که بیاید سر خانه و عیال خود عارم آمد باو کاغذ بنویسم.خلاصه کاغذ را بشما نوشتم بدهید بخواند بگیرید پاره کنید.شاید بجهة مفاخرت و ممنون کردن رفقا ببرد نشان بدهد و هیچ کار نکند.البته کاغذ من نباید از پیش شما دور شود بدهید در همان مجلس و بگیرید پاره کنید.جواب را بمن بنویسید تا بجز شما در طهران احدی مطلع نشود.از اینجا بمرگ تو ندادم نظام الملک هم بخواند لیکن حاجی‏ علیخان خوب است اگر همه مضمون کاغذ مرا زبانی بگوئید و کاغذ مرا ندهید بخواند بهتر است بدهید هم مختارید صلاح کار را شما بهتر میدانید و عمل بکنید».2

و اما اینکه چرا موضوع وساطت بعد از چهار سال بمیان آمده و در این مدت حاجی علیخان اقدامی‏ برای استخلاص میرزا آقاخان نکرده است باین دلیل بوده که حاجی علیخان خود سه روز بود از عزل‏ میرزا آقاخان بجرم تصرف در اموال دولتی و همکاری با او محکوم و از منصب حاجب الدوله معزول‏ شد و نزدیک بیک سال مغضوب بوده تا در ذی الحجهء همان سال در سلام روز عید اضحی مورد عفو واقع و با لقب ضیاء الملک بحکومت خوزستان منصوب گردید.

حاجی علیخان تا اواخر سال 1278 در خوزستان بود و در این تاریخ بعلت کسالت بطهران آمد و در سلک وزرای دربار و اجزای دار الشورای دولتی داخل و وزیر عدلیه شد و درست در همین ایام است‏ که می‏بینیم فعالیتهائی بنفع میرزا آقاخان در دربار آغاز شده است.

اقدامات حاجی علیخان تا اواخر سال 1279 بنتیجه‏ای نرسید و شاه در جواب او که در این ایام‏ بلقب اعتماد السلطنه هم ملقب شده بود گفته بود«حالت میرزا آقاخان از دو شق خارج نیست یا جبهء دور مرواید صدرات باید بپوشد یا همین قم بمیرد»2و میرزا آقاخان در طی این مدت بیماریهای‏ ضیق النفس و کلیه مبتلا شده بود و از پنج سال حبس و تبعید بسیار رنج میبرد بقسمی که در یک نامهء سراپا ناله و شکایت خود مینویسد:«من از این زنده بودن بعد از پنجسال حبس و خجالت شصت نفر عیال و پانزده شانزده نفر پسر و دختر جوان گرفتار تنگ آمدم خود فکر کنید پسرهای ده دوازده ساله‏ شدند مثل حسینقلیخان و عبد الوهاب پسرهای هجده بیست ساله و بیست پنج ساله شدند (1)منظور فرخ خان امین الملک است که وزیر مختار ایران در فرانسه بوده و در سال 1275 بطهران آمده‏ بوزرات حضور و مهرداری مخصوص منصوب گردیده است.

(2)از یک نامهء خصوصی میرزا آقاخان.

و پنج شش نفر دختر هم بهمین قسم همه بزرگ شدند.پسرها جوانی می‏خواهند که با مردم معاشرت‏ کنند زن می‏خواهند دخترها هم‏زبان قوم و خویش و شوهر می‏خواهند.گیرم خودشان هیچ نگویند و ساکت باشند لکن من خود دل‏تنگ و پریشان می‏شوم».

کار این رنج بردن و زجر کشیدن بحدی رسیده بود که می‏بینیم بجان آمده و می‏نویسد: «ایل شاهسون و افشار ندارم.ایل‏خانی صد هزار خانهء ایلات نیستم.مرد بیچاره بودم.مفاخرت من‏ بنوکری بود موروث.گفتند زنده باش بودم.گفتند بمیر مردم.چه کار دام که حبس لازم داشته باشم‏ وانگهی حبس پنج سال.در هیچ تاریخ شنیده نشده.اگر قصاید بکشید اگر تاجر بفروشید و اگر پادشاهید بخشید بیایم در گوشهء خانه خود قراری بجهة قروض و پسرها و دخترها بدهم...».

بالاخره بر اثر مساعی اعتماد السلطنه شاه موافقت کرد که میرزا آقاخان از یزد باصفهان بیاید. مؤلف حقایق الاخبار در ضمن شرح وقایع سال 1279 جائی که از تغییر حکومت یزد صحبت میکند می‏نویسد در اینسال میرزا آقاخان با اولاد خود از یزد باصفهان آمد و حکومت اصفهان بمیرزا نصر اللّه دبیر الملک محول شد.تاریخ دقیق این نقل مکان معلوم نیست ولی قدر مسلم اینکه بعد از ماه‏ شعبان بوده است چه نامه‏ای از میرزا آقاخان موجود است که از یزد نوشته و قسمتی از آن در فوق‏ نقل شد و این نامه مورخ بدهم ماه شعبان 1289 میباشد.

از این تاریخ ببعد راجع بمیرزا آقاخان بهیچوجه در کتب معاصر او نام و نشانی دیده نمیشود و زندگانی او بکلی تاریک است و مدارک ما بهمان نامه‏های خصوصی او منحصر میگردد.

در اصفهان میرزا آقاخان را در عمارت دولتی هفت‏دست جای دادند و درد مدت یک سال و چند ماه اقامتش در اصفهان باو بسیار سخت گذشت و بیماری تب و نوبه هم بر بیماری‏های سابق او افزوده‏ شد باضافه کلیهء افراد خانوادهء او نیز باین بیماری و درد چشم مبتلا شده بودند.اجازهء معاشرت و آمد و رفت با کسی را نداشتند حتی نمیتوانستند عباسقلی‏خان سیف الملک را که پسر عم و برادرزن‏ میرزا آقاخان و او نیز در اصفهان تبعید می‏بود ملاقات کنند،چنانکه میرزا آقاخان در طی یکی از نامه‏های‏ خود می‏نویسد«من در اصفهانم نمیتوانم فرزندم سیف الملک را ببینم.تف بر این زنده بودن.والدهء نظام الملک بمهر ملاقات برادرش مرده است.حالا ببینید هر مرد باشد[؟]بر سر من چه میگذرد».

نامه‏های میرزا آقاخان در این مدت تمام حاوی آه و ناله،شکوه وشکایت،یأس و ناامیدیست‏ و همه وقت آرزو میکند باو اجازه بازگشت بخانه و زندگیش داده شود تا در گوشهء خانهء خود بمیرد. واسطهء کارهای او پسرعمش میرزا محمد مهدی نوری پسر محمدزکیخان نوری بوده و اوست که با حاجی علیخان اعتماد السلطنه در جلسات محرمانه صحبت میکند و خواهش‏های میرزا آقاخان را بوی میگوید و او را برای شفاعت در حضور ناصر الدین شاه برمیانگیزد.میرزا آقاخان نیز خود همه‏جا از میرزا محمدمهدی سپاسگزاری نموده و خود را مرهون و مدیون محبتهای وی دانسته است.1

از روزی که میرزا آقاخان باصفهان آمد میرزا محمدمهدی دریافت که با وجود معاندان و (1)میرزا محمدمهدی که بعدها در سال 1283 بزیارت مکه رفت و در همان‏جا درگذشت پدر میرزا ابو القاسم خان نوری معروف بوزیر است و این شخص در اواخر زمان ناصر الدین شاه و مظفر الدین‏ شاه و محمدعلی شاه غالبا وزارت طهران و حکومت محال ثلاث(ملایر و نهاوند و تویسرکان)و مراغه‏ و بعضی دیگر از مشاغل دولتی داشته است،در تاریخ مشروطیت ایران از او باید بسیار نام برده شود، و او جد آقای خانبابا نوریست و در صدر مقاله بعرض خوانندگان گرام رسید که معظم‏له با گشاده‏روئی‏ و سخای طبع خاصی اصل نامه‏های میرزا آقاخان را در اختیار نگارنده گذارده‏اند.

دشمنانی چون عزیزخان سردار کل و میرزا یوسف مستوفی الممالک کار میرزا آقاخان بدست اعتماد- السلطنه تنها درست نمیشود ناچار دست بدامن شاهزاده محسن میرزا امیرآخور زد و با مواعیدی چند او را راضی بحمایت از میرزا آقاخان نمود بطوریکه میرزا آقاخان در نامه‏ای می‏نویسد:«نوشته بودید نواب والا امیرزاده محسن میرزا همت کرده است و قد مردی علم کرده می‏خواهد در کار من اقدامی‏ کند اولا بدانید من کار مشکلی ندارم می‏خواهم اگر عمری مانده باشد در گوشهء خانهء خود راحتی‏ داشته باشم.از این دربدری و رسوائی دربیایم و آسوده بمیرم نه در اصفهان و غربت و حبس.من‏ نوکری و وزارت نمیخواهم.بنای سرکار امیرزاده که باین شد اسمی در دنیا بگذارد و نام نیک داشته‏ باشد بسیار خوب.نوشتند اطمینان می‏خواهند شوخی بخاطرم رسید چه مردی بود کز زنی کم بود ایشان بمن نیکی و آدمیت بکند و من آنقدر نامرد باشم تا جان دارم تلافی نکنم.بسیار حکایت غریبی‏ است شما که همه چیز را نوشتید بمن.قسم میخواهند بخورید عهد میخواهند بکنید هر قسم تعهد شما بکنید من نامرد و لوطی نیستم شما را زیر تعهد بگذارم.عهد شما عهد من است و قرار شما قرار من‏ قسم شما قسم من است.بسم اللّه بگویید و بشنوید.این دو کلمه بیمعنی مرا هم بدهید ایشان به بینند».

بطوریکه از نامه‏های میرزا آقاخان برمیآید شاه اجازه داده بود که میرزا آقاخان و اهل بیتش‏ بقم بیایند اما این اجازه مجددا موقوف گردید و علت آن هم بهیچوجه معلوم نیست.منتهی بر اثر مساعی‏ و تلاشهای امیر آخور و اعتماد السلطنه رفته رفته از سختگیریهای نسبت بمیرزا آقاخان و خانوادهء او کاسته شد چنانکه طولی نکشید میرزا علی‏خان پسر او اجازه یافت بطهران برود و کمی بعد نیز حسینقلیخان‏ بدریافت دستخط شال خلعتی مفتخر گردید.

اما هنوز طرفداران میرزا آقاخان توفیق نیافته بودند که اجازهء انتقال او را بقم حاصل نمایند، تا اینکه حالت مزاجی میرزا آقاخان روزبروز بدتر شد و ناگزیر عریضه‏ای بشاه نوشت و آن عریضه را چون موافقان او با آب و تاب و نحوهء مساعدی بعرض شاه رسانیدند مورد قبول واقع گردید و بمیرزا محمدمهدی اجازه داده شد برای رسیدگی بامور میرزا آقاخان و ترتیب حرکت او بقم که بسبب‏ نزدیکی بطهران دسترسی باطباء حاذق امکان بیشتری میداشت باصفهان برود.فرمان مزبور مورخ‏ بتاریخ ربیع الاول سال 1281 است و میرزا آقاخان بعد از یکسال و پنج شش ماه اقامت در اصفهان‏ در اوائل ربیع الاخر بقم وارد شد.

در قم برخلاف انتظار،مأموران دولتی نسبت بمیرزا آقاخان بدرفتاری میکردند و از نامهء پرسوزی که بتقریر خود او و خط یکی از پسرهایش میباشد خوب پیداست.نزدیک شدن او بپایتخت‏ دشمنانش را متوهم ساختند و بسختگیری و بی‏احترامی نسبت باو افزودند.قسمتی از این نامه که بسیار هم‏ مفصل است چنین میباشد:

«خود شما میدانید که در این مدت هفت سال گرفتاری در هر ولایت حاکم یا نایب الحکومهء آنولایت بما کمال احترام و انسانیت را بجا میآورد و من خودم در این مدت قراول خودم بودم و کسی را بخود راه نمیدادم و حالا از قراری که معلوم میشود در این ولایت بنای بی‏احترامی را بما گذاشته‏اند با وجود این که باید حالا با مهربانی‏های فرزند مکرم امیرزادهء اعظم امیرآخور بیشتر و خوبتر اقدام‏ و مهربانی نمایند برعکس علی بیک نایب ایشان که در قم میباشد از احترام گذشته در سر بازار و کوچه‏ مینشیند و بد میگوید و صریح و واضح میگوید که سرکار مستوفی الممالک بمن فرمایش کرده است که‏ آدم سر گذرها بگذارم که کسی آمد و شد نکند و اگر کسی آنجا میرود یا تعارفی ببرد نگذارم‏ راست یا دروغ روزنامه بکنم.بهمچنین علی بیکی که خادم قبر مستوفی الممالک مرحوم میباشد در هرجا می‏نشیند از ما بد میگوید.نمیدانم عداوت سرکار آقای مستوفی الممالک بعد از هفت سال تا چه اندازه‏ است و نمیگذارد با این حال ناخوش در خانهء خود بمیریم بهمچنین میرزا حسین ممیز غیر از این که‏ بد ما بگوید کاری ندارد گویا اینها را میفرستند بجهة بی‏احترامی کردن با ما...حالا در اینجا نمیدانم‏ اگر کاری داشته باشیم بکه بگوئیم.اگر خودمان آدم بفرستیم مورد هزارگونه تهمت خواهیم شد و اگر نفرستیم کار ما مغشوش است.نه آب داریم نه نان.شما نواب والا امیرآخور را به بینید و قرار این کار را بگذارید».

مقارن این احوال دشمنان میرزا آقاخان برای اینکه مانع حصول متمنیات او شده باشند ببرانداختن‏ اعتماد السلطنه پرداختند.چگونگی قضیه درست معلوم نیست و صنیع الدوله هم در کتابهای خود بدان‏ اشاره‏ای نکرده است فقط میرزا آقاخان در طی همان نامه پرسوز خود می‏نویسد:«از قراری که بمن‏ نوشته‏اند بجهة اعتماد السلطنه چهل تقصیر تعیین کرده‏اند و شما هر قسم هست این تقصیرات که بجهة ایشان معین کرده‏اند از برای من بنویسید که بدانم که این بیچاره چه تقصیر کرده است و گرفتار شده‏ است»و در مکتوب دیگری هم که چندی بعد از تاریخ این نامه نوشته شده بتصریح از عزل او گفته است.

بطوریکه از قسمتهای دیگر این نامه مستفاد میشود عامل این قضایا و گرفتاری‏ها و عزل حاجی‏ علیخان میرزا یوسف مستوفی الممالک بوده چه می‏بینیم در همین ایام در نظر داشته است میرزا آقاخان را بجوشقان بفرستد.میرزا آقاخان در نامهء خود مینویسد:«از قراریکه افواها شنیدم بعد از همهء دشمنی آقای مستوفی الممالک حال خیال دارند ما را بجوشقان بفرستند.بدان خدا اگر چنین خیال‏ دارند دست عیالم را میگیرم و میروم سر قبرستان بیایند گردن ما همه را بزنند».

بدین ترتیب روزبروز بر میرزا آقاخان سخت‏تر می‏گرفتند و حالت مزاجیش هم وخامت مییافت‏ تا بالاخره در شب جمعهء دوازدهم شوال 1281 قمری بعد از شش ماه که در قم بود درگذشت. چون خبر فوت میرزا آقاخان بناصر الدین شاه رسید بر اثر مساعی میرزا محمدخان سپهسالار که‏ نظام الملک باو مکتوبی نوشته بود،اجازه داده شد جنازهء او را بنجف اشرف حمل نمایند و نظام الملک‏ و وزیر لشکر و بقیهء بازماندگان میرزا آقاخان هم مورد عفو قرار گرفتند و خلعت‏هایی برای ایشان‏ بقم فرستاده شد که شرح آنرا بهتر است از قلم خود نظام الملک بخوانیم:

«روز جمعهء سیم از جانب سنی الجوانب همایون خلاع آفتاب‏شعاع برای مفاحرت و سرافرازی‏ سرکار خدایگان معظمه خانم و من و نور چشمان مکرم وزیر لشکر و حسینقلیخان و برادر مکرم ذوالفقار خان عنایت شده آوردند و تا خاک فرج استقبال نموده پوشیدیم و از عنایت خاطر همایون بر امیدواری‏ و استظهار افزودیم و حسب الامر در حرکت تعجیل نموده و روز یکشنبه با شدت باران بیرون آمدیم‏ و امروز که دوشنبه است در منزل حوض سلطان مشهدی باقر حامل خلاع همایون را روانه نموده در جواب تعلیقهء جناب جلاتمآب بندگان قبله‏گاهی سپهسالار اعظم زید مجده العالی عریضهء مفصل نوشتم‏ و اظهار شکرگزاری از عنایت شاهانه و خرسندی از لطف و مهربانی جناب معظم الیه نمودم».